روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۱:۴۹ اذان مغرب ۱۷:۱۵۶ اذان صبح فردا ۵:۱۷ طلوع آفتاب ۶:۴۴

روزنامه شرق

دوشنبه ● ۲۷ آبان ۱۳۹۲ ● ۱۴ محرم ۱۴۳۴ ● ۱۸ نوامبر ۲۰۱۳ ● سال یازدهم ● شماره ۱۸۸۳ ● ۱۶صفحه

فرهاد آییش «سقراط» می‌شود

ایسنا: فرهاد آییش با بازی در نمایش «سقراط» کار جدید حمیدرضا نعیمی در تالار وحدت به صحنه خواهد رفت. آییش در این نمایش ایفاگر نقش «سقراط» خواهد بود و با بازیگرانی همچون لادن مستوفی، یعقوب صباحی، ایوب آقاخانی، بهناز نازی، سیاوش چراغی‌پور و... در تالار وحدت روی صحنه می‌رود. این نمایش که کاری از گروه تئاتر «شایا» است، نیمه دوم آذرماه روی صحنه خواهد رفت. در این اثر نمایشی سیاوش لطفی ساخت موسیقی را برعهده دارد.

یاددوست

«محمد شمس‌لنگرودی» ۶۲ساله شد

بُراده واژگان بر نگین شعر

احمد پوری

● امروز سالروز تولد محمد شمس‌لنگرودی، شاعر گرانقدر و دوست دیرینه من است. در این چند سطر تبریکی که برایش می‌نویسم نه سخن از شعرش که به اعتبار تیراژ کتاب‌هایش در قلب بسیاری جا کرده می‌توان گفت و نه شمس شاعر. چاره‌ای نیست جز اشاره به دو سه نکته درباره او پیش از آنکه از ته دل گفته باشم «تولدت مبارک». شمس گوش بسیار حساسی برای آوای واژه‌ها دارد. دشوار است در تمامی شعرهایش ترکیبی یا واژه‌ای چشم و گوشخراش یافت. وسواس او در انتخاب واژگان دلنشین و بجا، تا جایی است که اگر یک واژه نابجا را در نقل از شعرش به‌جای کلمه‌ای که او به کار برده بگذاری آشفته می‌شود و حیرت می‌کند از اینکه چرا نقل‌قول‌کننده متوجه این ناسازی نیست و می‌تواند به‌راحتی آن را در اندام سازواره شعر او تحمل کند. بارها وسواس او را در این زمینه دیده‌ام و تقریبا موردی نبوده که با او همدلی نکرده باشم.

شمس سلیقه شعری بسیار پرورش‌یافته و خوبی دارد به‌ویژه در اشعار دیگران و شعرهای ترجمه. در یکی از کتاب‌های شعر با ترجمه من شعری است که معمولا هرجا که خواسته‌ام شعرخوانی کنم از من می‌خواهند آن را هم بخوانم. شمس روزی در خلوتمان با حیرت گفت: من نمی‌دانم چرا اینقدر از این شعر خوششان می‌آید. به نظر من این شعر سستی است و اصلا لیاقت این‌همه تحسین ندارد. پس از اینکه توضیحاتی درباره ساختار شعر داد کاملا قانع شدم که شعر فقط با یک شگرد سانتی‌مانتالیستی است که در دل می‌نشیند و بهتر بگویم در خوانش اول مخاطب را گول می‌زند وگرنه اصلا شعر قوی نیست. یک‌بار دیگر هم درباره یک شاعر که باز من از او کتابی ترجمه کرده‌ام گفت: نمی‌دانم چرا رفتی سراغ او. درست است این شاعر معروف است اما شعر خوب بسیار کم دارد. طبیعی است من اول موافقت نکردم. اما بعدها خودم به این نتیجه رسیدم و به سلیقه شعری او آفرین گفتم.

شمس سالی دیگر از عمر پربرکت خود را دارد آغاز می‌کند و ادبیات ما امید دارد که صفحات بیشتری از این سال‌ها را ورق بزند و بار شعر بیشتری از او بگیرد.

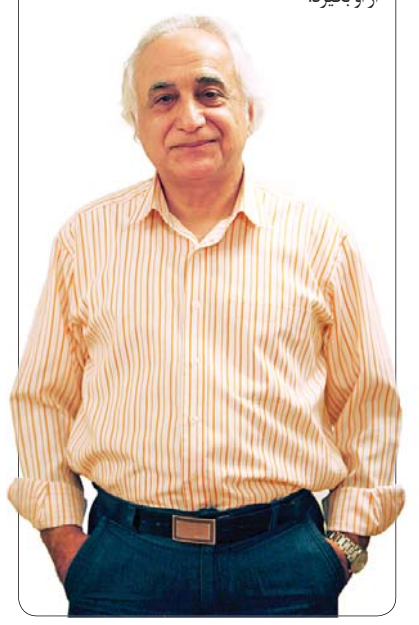

چهارراه جهان

خوش‌آمدگویی بنیاد «سیاتل» به هنر ایران

● **شرق:** اثری از یک هنرمند ایرانی در بنیاد هنر معاصر «سیاتل» به نمایش درمی‌آید. کاری از امیر فرهاد، از طرف نیکول دی‌منت، کیوریتور این نمایش، در پروژه‌ای مشترک با جان آزگود، به این رویداد هنری راه یافته است.

بنیاد هنر معاصر سیاتل در ایالت واشنگتن، مجموعه‌ای از آثار هنر معاصر را تحت عنوان ماراتن هنر به نمایش می‌گذارد.

در این رخداد فرهنگی که بیست‌ویکمین دوره آن از ۲۳آبان آغاز می‌شود و شامگاه ۲۴آبان، مزایده آن برگزار خواهد شد، آثار ۲۱هنرمند از آمریکای‌شمالی، اروپا و آسیا معرفی می‌شود. در میان این اسامی نام‌های هنرمندان جوان آمریکا، چون: سب برنت، کیسی کوران، جسیکا دوج، لیل کارباخال و دیوید فرانسیس به چشم می‌خورد. از هنرمندان آسیایی این مجموعه نیز می‌توان به آتسوکو ایبچیکاوا، ناوکو موریساوا از ژاپن و امیر فرهاد از ایران اشاره کرد.

تولدی دیگر

«مارتین اسکورسیزی» کارگردان «گاو خشمگین» ۷۱ساله شد

رفقای خوب در تاکسی یک گاو وحشی! *

محمدعلی سجادی

مارتین عزیز
این‌همه دسیسه رفقای خوبات برای چیست؟
کیست این «راننده تاکسی»
چرا منتظر توست؟
می‌خواهد تو را تا کجای گلوله‌ها ببرد؟
«گاو وحشی»ات چرا هی رام نمی‌شود
رام نمی‌شود
حتی در «عصر معصومیت»؟
این چه آینه‌ای است که تاریکی را
از «جزیره آیلند»ت می‌تاباند سمت ما؟

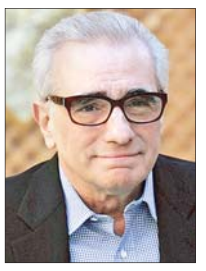

مارتین عزیزاتو شاعر سینما نیستی، یعنی در گمان دیگران چنین نیستی. نه در گل‌ها می‌گردی و نه در دشت‌ها. هرچند فرزند مهاجری ایتالیایی هستی. این شور و این شرباوری آیا از رگ سیسیلی‌وارت می‌زند؟ ریتم و نفس فیلم‌هایت، جز تعدادی در گمانم پرانرژی است. میان ذِن و شر، میان ویتنام و تبت در نوسانی.

مسیحات هم حتی متفاوت است (شاید به‌خاطر ویلیام دافو که بازیگر خوبی است ولی مرا بیشتر وقت‌ها پس می‌زند) عاصی و هیجانی و برون‌افکنانه و گاه خشن و البته عمیق. حرکات بی‌قرار دوربینت را دوست دارم و اعوجاج در قاب‌ها و موقعیت‌های تصویری‌ات را. گرایشت را به دو بزرگ سینما در ولز و هیچکاک، در استفاده از لحن اکسپرسیونیستی/رئالیستی‌اش دوست می‌دارم.

درس سینما می‌دهی. دست از سر سینما و ریشه‌هایش برنمی‌داری. به فکر ترمیم فیلم‌هایی. ژانرها را درهم ادغام می‌کنی (وسترن و دلهره را مثلا در راننده تاکسی). «تنگه وحشت» را بازسازی می‌کنی. هم سنت سینما را پی می‌گیری و هم دست از بداعت برنمی‌داری. خود سینمایی. دست از تجربه‌کردن برنمی‌داری. گاو وحشی‌ات در بیابان‌های اسطوره و آیین و خیابان پایین و بالای شهرها می‌دود و حتی از رنگ سرخ هم نمی‌ترسد.

هم اسکار گرفتی و هم جایزه از کن و ونیز و... هم عوام تو را و فیلم‌هایت را دوست دارند. چه موهبتی! پنج‌بار زن گرفتی ولی رفاقتت با دونیروی عزیز به قوت خود باقی است. مثل رفاقتت با سینما. بالاتر از آن که عاشق عشقت به خود سینما هستم. تولدت مبارک، هرچند ما را نمی‌شناسی!

***از مجموعه اشعار سینمایی‌ام**

زاویه دید

به مناسبت هفته کتاب

آیا خواندن فراموشمان می‌شود؟

محمود برآبادی
نویسنده کتاب‌های کودکان

برخی عقیده دارند که دیر یا زود خواندن داستان و رمان منسوخ خواهد شد و تعداد کتابخوان‌ها به‌شدت کاهش خواهد یافت. دلیل این ادعای خود را هم گسترش رسانه‌های تصویری مانند تلویزیون، سینما، اینترنت، ماهواره و لوح‌های فشرده تصویری که به آسانی در دسترس همگان قرار گرفته، می‌دانند.

می‌گویند این وسایل بسیار سرگرم‌کننده‌تر از کتاب‌های داستان و رمان هستند و انسان صنعتی امروز را که خسته از کار و زندگی ماشینی است، بیشتر راضی می‌کند. کتاب‌خواندن حوصله می‌خواهد و شهرنشینان حوصله‌ندارند.

این استدلال در نگاه اول درست می‌آید و شواهد و قراین هم این را نشان می‌دهد؛ اما به گمان من گرچه رشد افراد کتابخوان به نسبت افزایش جمعیت باسواد نیست، اما خواندن کتاب - به‌ویژه در حوزه بحث ما یعنی ادبیات داستانی - همچنان خواهندگان خود را دارد و به نظر نمی‌رسد هرگز در هیچ زمانی انسان بی‌نیاز از خواندن کتاب باشد.

دلیل آن چیست؟

به نظر من دلیل آن لذت‌بخش‌بودن «عمل کتابخوانی» نیست. هنرهای دیگر هم در جای خود لذت‌بخش هستند و نیاز معنوی انسان را اغنا می‌کنند، اما خواندن داستان چنان لذتی دارد که فقط خواننده آن می‌تواند آن را درک و فهم کند.

چرا خواندن داستان لذت‌بخش است؟ برای آنکه تخیل انسان را برمی‌انگیزد و این عمل که نوعی کار فکری است در انسان ایجاد نشاط می‌کند. انسان به‌طور کلی از انجام هر عمل خلاقانه‌ای لذت می‌برد. تخیل یک عمل خلاقانه است. ما وقتی داستانی را می‌خوانیم، مفاهیم کلامی را در ذهن تبدیل به تصاویر ذهنی می‌کنیم.

به عبارت ساده یعنی آنچه را نویسنده در ظرف کلام و واژه بیان کرده است، ما تصویرش را در ذهن خود می‌سازیم و البته ناگفته نماند تصاویر ذهنی که یک خواننده از خواندن یک داستان در ذهن خود می‌سازد، با تصاویری که یک خواننده دیگر می‌سازد، متفاوت است و این تفاوت ناشی از اندوخته‌های ذهنی است که فرد قبلا داشته و با کمک آنها تصاویر جدید را می‌سازد. اما در هر حال این عمل یعنی تصویرسازی ذهنی، کاری خلاقانه است و لذت دارد.

هر چقدر که خواننده تصاویر ذهنی و تجربیات عینی بیشتری داشته باشد، بهتر می‌تواند با اثر ارتباط برقرار کند و درست به همین دلیل است که انسان‌ها از خواندن یک اثر تاثیرات متفاوتی می‌گیرند. یکی از یک داستان بیشتر خوشش می‌آید، یکی کمتر. یکی دنیای نویسنده را بهتر درک می‌کند و یکی کمتر. یکی بیشتر با جهان داستان ارتباط برقرار می‌کند و یکی کمتر. خود این موضوع گواه بر این است که عمل خواندن نیز قابل فراگیری است. برای دریافت درست مفاهیم ذهنی نویسنده که در قالب کلام بیان شد خواننده خوب کسی است که خود نیز در بازسازی داستان در ذهنش، نقش فعالی برعهده گیرد.

همان‌گونه که شنونده خوب موسیقی کسی است که حس شنوایی‌اش رشد یافته و بیننده خوب فیلم کسی است که شناخت بیشتری از زبان سینما یعنی تصویر به‌دست آورده است و در مورد سایر هنرها هم، همین قاعده جاری است. در مورد خواننده خوب هم باید گفت کسی است که برای درک جهان داستان نویسنده تلاش می‌کند و البته پاداش او لذتی است که از این عمل خلاقانه می‌برد؛ لذتی که نمی‌توان آن را با سایر لذات معنوی انسان معاوضه کرد.

آکادمی

ناخرسندی «هاوکینگ» از کشف «هیگز»

گروه علم: «استفن هاوکینگ» فیزیکدان مشهور بریتانیایی می‌گوید با کشف بوزون هیگز، از جذابیت‌های فیزیک کاسته شده است. بوزون هیگز، ذره‌ای است که به گفته دانشمندان باعث جرم‌دارشدن ماده می‌شود و کارشناسان کشف آن را در آزمایشگاه سرن، بزرگ‌ترین کشف علمی دوران معاصر توصیف کرده‌اند و به همین دلیل نیز جایزه نوبل فیزیک امسال را به کسانی داده‌اند که وجود آن را به شکل نظری پیش‌بینی کرده بودند. اما اکنون «استفن هاوکینگ» فیزیکدان ۷۱ساله بریتانیایی در مراسم موسسه علم لندن که برای راه‌اندازی نمایشگاه جدید برخورددهنده برگزار شده بود، می‌گوید از این کشف چندان خرسند نیست زیرا به گمان وی اگر بوزون‌هیگز کشف نمی‌شد، فیزیک جالب‌تر بود. نمایشگاه جدید برخورددهنده این امکان را برای بازدیدکنندگان فراهم می‌کند که به پشت‌صحنه برخورددهنده بزرگ هادرون در آزمایشگاه فیزیک ذرات سرن (سازمان پژوهش‌های هسته‌ای اروپا) در ژنو نگاهی بیندازند. نقش بوزون‌هیگز جرم‌دادن به ذرات تشکیل‌دهنده اتم است. اما علاوه بر کاهش جذابیت‌های فیزیک، هاوکینگ دلایل شخصی دیگری نیز برای ابراز تاسف از این کشف دارد.

«هاوکینگ» می‌گوید من با «گوردن کین» از دانشگاه میشیگان شرط بسته بودم که ذره هیگز پیدا نمی‌شود ولی کشف این ذره موجب شد که مبلغ صددلار به وی ببازم. گفتنی است یکی از سرگرمی‌های «استفن هاوکینگ» شرط‌بندی‌های علمی است. وی تاکنون چند بار شرط بسته است که همه آنها را باخت. او در جریان این نشست به موارد دیگری هم اشاره کرده است از جمله اینکه وی پیرترین بازمانده بیماری ALS یا بیماری نورون‌های حرکتی است، همچنین تاکید کرد طی سه‌سالی که دانشجوی علوم طبیعی دانشگاه آکسفورد بود، هزارساعت درس خوانده، یعنی یک‌ساعت در یک‌روز درس خوانده است!

نازنین جمشیدی
nana.jamshidi@gmail.com

کارتون خواب

مرگ مولف

۱۲سال بعد از مرگ «سیدخلیل عالی‌نژاد»

مُغنی کجایی، نوایت کجاست؟

پویا الیاسی

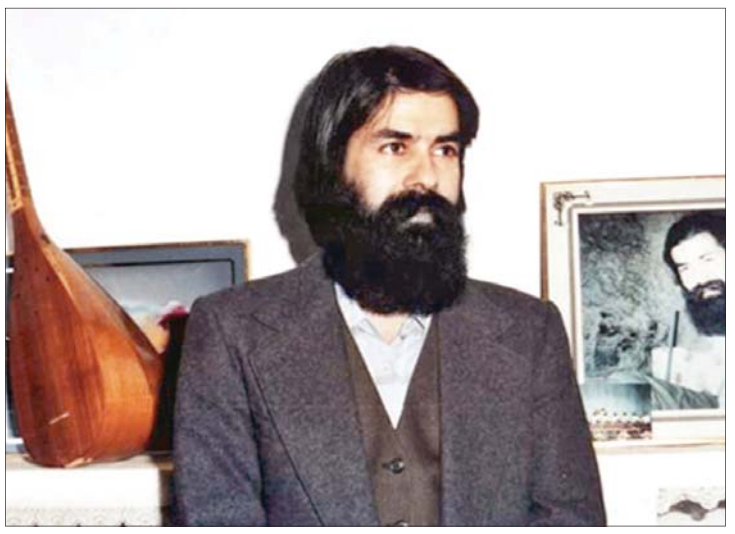

مضراب‌هایش بر جان تنبور می‌نشیند. سکوتی به‌هنگام و زخمه‌ای دیگر. نواها از پی هم می‌آیند و گردش می‌کنند: سحری، خان‌امیری و قطار... هر یک روایتی از زندگی، کار، عشق و شوریدگی. هر یک حکایتی از رازها و نیازها.

راوی اما «سیدخلیل عالی‌نژاد» است. خنیاگر یک فرهنگ؛ فرهنگی که در آن موسیقی تنها ملازم زندگی نیست بلکه عین زندگی است. در نیایش؛ سوگ و سور.

سیدخلیل، زاده شهر «صحنه» بود. از مردمان زاگرس‌نشین کرمانشاه. از تبار کردان. پدر و برادرش هر دو تنبور می‌نواختند؛ سازی که در آیین‌های مذهبی آن خطه جایگاه ویژه‌ای دارد و نزد یارسان مقدس و گرامی است. او نیز مفتون این موسیقی و معرفت به‌جامانده از نیاکانش شد. پای درس استادانی چون «سیدامرالله شاه‌ابراهیمی» نشست و نواختن تنبور را فراگرفت. کسی که نخستین گروه تنبورنوازان معاصر را تشکیل داد و پس از چندی سیدخلیل عالی‌نژاد سرپرستی گروه را برعهده گرفت. با گروه «شمس» همکاری کرد تا نتیجه‌اش آلبوم شنیدنی «صدای سخن عشق» باشد. کتاب نوشت؛ ساز ساخت؛ تدوین تقویم کردی را به سرانجام رساند و چه بی‌دریغ نغمه‌های سحرانگیز دشت «اورامان» را برایمان نواخت.

اما در چنین روزی از سال ۱۳۸۰ بود که سیدخلیل را از دست دادیم. اگرچه گوشه‌های پنهان مرگ او همچنان مبهم باقی مانده اما آشکارا مردی که گنجینه‌ای عظیم از عشق و مهر مردمان کهنسال دیارش چون «درویش‌امیرحیاتی» را به سینه داشت در آتش سوخت. دریغا که سینه میراث‌دار آوازهای مرحوم «عابدین خادمی» به خاکستر نشست.

جان و بن‌مایه موسیقی ما موسیقی نواحی است. اما الحان خوش‌آهنگ سالخوردگانی که جلودار فرهنگ موسیقایی این سرزمینند هرروز کمتر به گوش می‌رسد.

تنها در سال گذشته ۱۰نفر از استادان موسیقی مناطق ایران در گمنامی و بی‌توجهی تمام چشم از جهان بستند. چندروز پیش خبر آمد که «نورمحمد درپور» دوتارنواز برجسته خراسان راهی بیمارستان شده است. از بی‌مهری‌هایی که بر او گذشت بگذریم اما اگر بیش از سه‌دهه تلاش «محمدرضا درویشی» در شناخت موسیقی نواحی نبود اکنون شاید نام درپور را هم نشنیده بودیم. اکنون شنیده‌ایم اما چه کرده‌ایم؟! همچنان این محمدرضا درویشی است که از همان ابتدا پیگیر وضعیت سلامت او در بیمارستان است! نگاه ما و مسوولان فرهنگی و غیرفرهنگی ما به میراث شفاهی این مرزوبوم چگونه است؟! هنر این راویان بزرگ تاریخ و تمدن ایران را چگونه شناختیم؟!

سیدخلیل عالی‌نژاد رفت اما دریچه‌ای به این سپهر بی‌کرانه گشود. او رفته است اما داستان جوانمردان، نوای بابا یادگار و آوازهای «سلطان اسحاق» را برایمان به یادگار گذاشت. نام و یادش گرامی.

از هرنظر بی‌ضرر

مساله در

پوریا عالمی

● دیروز یک‌نفر تعریف کرد وقتی میهمان خارجی‌شان می‌خواسته از ایران برود و برگردد به کشور خودش، آخرین حرفش توی فرودگاه این بوده: «فرهنگ شما ایرانیان بود بسیار نایس. اما من نفهمید، ایرانی‌ها چرا ترسید از در؟»

مساله این است. واقعا چرا ما از در می‌ترسیم؟

مرحله اول: پا

توجه کرده‌اید به در که می‌رسیم پا سست می‌کنیم و این‌پا و آن‌پا می‌کنیم که همراهمان پا پیش بگذارد و زودتر برسد به در و از در رد بشود. اگر او هم پا سست کند داستان شروع می‌شود. یعنی می‌رویم توی مرحله بفرما.

مرحله دوم: بفرما

وقتی دو ایرانی با هم به در می‌رسند حالات زیر پیش می‌آید:

- بفرما ممدجون.

- نه به جون شما. مگه می‌ذارم؟ اول شما. بزرگ‌تری گفتند کوچک‌تری گفتند. برو برو... تعارف نکن جون‌ممد، داش‌رضا.

مرحله سوم: این تن بمیره

- ممدجون این تن بمیره اول شما بفرما تو. (و همزمان شروع می‌کند به هول‌دادن ممدجون)

در حالی که چهارچوب در را گرفته و جلوی هول‌دادن و فشار داش‌رضا مقاومت می‌کند تا از جا کنده نشود: ممدجون، مگه از رو نعش تو رد شم که اول من برم.

مرحله چهارم: راستی

داش‌رضا: اصلا ممدجون، همه این حرفا درست، ولی شما دست راستی. باید اول بری.

و با این جمله کل معادله را تغییر می‌دهد. حالا ممدجون تلاش می‌کند تا از سمت چپ داش‌رضا خارج شود و بیاید این‌طرف.

مرحله پنجم: چپی

ممدجون: ببین داش‌رضا، من اصلا دست چپ و راستم‌رو نمی‌شناسم. بیا برو تو.

داش‌رضا: شما با این‌همه سابقه سیاسی چطور چپ و راست‌رو از هم تشخیص نمی‌دهی؟

ممدجون: برای ماها، فرق سیاست با در این است که وقتی به در می‌رسیم تلاش می‌کنیم همه زودتر از ما بروند تو، اما توی سیاست، قلم پای طرف را خُرد می‌کنیم اگر بخواهد ما را دور بزند.

مرحله ششم: بزرگی

ممدجون: آقا بزرگ‌تری گفتند کوچک‌تری گفتند.

داش‌رضا: یعنی من بزرگ‌ترم اول از در رد بشوم تو مطمئن شوی توش گیر نمی‌کنم؟

مرحله هفتم: پیگیری

ممدجون: شما خودت با زبان خوش کوتاه نمیایی انگار. من مجبورم (تلفن را از جیبش درمی‌آورد) زنگ بزنم ۱۱۰ بیاید.

مرحله هشتم: بازی پیچیده می‌شود

در این لحظه دونفر از دوستان از راه می‌رسند و بازی را پیچیده می‌کنند. ممکن است دوساعت طول بکشد که مردم از در رد شوند.

دربازی: دربازی یا در گروهی یا Door Group از بازی‌های قدیمی ایرانیان است. در این بازی برخلاف زندگی واقعی که همه سعی می‌کنند هم را دور بزنند، افراد دورهم می‌چرخند تا آن یکی از در رد شود. اولین نفری که از در برود تو، بازنده محسوب می‌شود و تا آخر روز با سرشکستگی زندگی خواهد کرد.

صدای در: در همه‌جای دنیا در صدایی شبیه این دارد: قیییییژژژژژژ. در ایران صدای در این است: بووووووووووو. و بعد دهانش را باز می‌کند و آدم را می‌خورد.

جنایت دری: دونفر که از بچگی با هم دوست بودند سر مساله ردشدن از در با هم دعوایشان شد و یکی آن یکی را کشت.

راهکار دری: شورای شهر تصویب کرد برای حل مساله در، شهرداری حق ندارد به ساختمان‌هایی که در دارند پایان کار بدهد.

درگیری: آیا این‌گیری که ما با در داریم نشانه‌ای از این است که ما درگیریم؟

خوددرگیری

- پس مهربان کو؟

- هیچی دوساعته ایستاده جلو در. معلوم نیست به خودش یا کودک درونش تعارف می‌زند که اول آنها بیایند تو. فکر کنم خوددرگیری پیدا کرده.

در تاخیری: آیا در وسیله‌ای تاخیری محسوب می‌شود و نمی‌گذارد ما به کارهایمان زود برسیم؟

در تاریخی: آیا اگر اینقدر جلو در معطل نمی‌شدیم همه‌چیز حل بود؟ آیا باعث عقب‌ماندگی تاریخی‌مان در بوده است؟

سیاست دری: البته بهترین راهکار برای مساله در را سیاستمداران پیدا کرده‌اند. آنها چون نمی‌ترسند به‌راحتی دودر می‌کنند. در نتیجه مثل مردم عادی از در نمی‌ترسند.